



توحید ربوبی، اصل حاکم بر «انسان»، «جهان» و «رابط بین آن دو»

شناخت جهان به عنوان قلمرو قدرت و نفوذ انسان و همچنین معرفت ابزار نهفته در نهاد و نهاد انسان برای دستیابی به این محدوده وسیع توانمندی و نیز شناخت کیفیت دسترسی این نهاد و نهاد به آن جهان خارج، مثلث میمون و مبارکی است

شناخت جهان به عنوان قلمرو قدرت و نفوذ انسان و همچنین معرفت ابزار نهفته در نهاد و نهاد انسان برای دستیابی به این محدوده وسیع توانمندی و نیز شناخت کیفیت دسترسی این نهاد و نهاد به آن جهان خارج، مثلث میمون و مبارکی است که در سایه آن، تواناییهای انسان و حدود و ثغورش مشخص می‌شود. البته تبیین این مسئله از سطح نوشتار کنونی فراتر است، چنان که دستیابی به اصل مطلب برای معدودی شدنی است و باید به این دو عقبه کثود (فراتر بودن سطح مطلب و بیان ارتباط بین سابق و لاحق) توجه شود.

این مثلث (انسان و جهان و ربط بین این دو)، رابع ثلاثه‌ای دارد که حیات و روح و حقیقت آن بلکه حقیقت همه حقایق است. آن رابع ثلاثه، توحید ربوبی است. خدای سبحان، ثالث ثلاثه نیست که بشود کفر؛ رابع ثلاثه است که می‌شود توحید. طبق آیه ما یکون من تجوی ثلاثه إلهو رابعهم (1) اگر در

عالم مثلثی به نام انسان، جهان و ربط بین انسان و جهان هست، خدا رابع ثلاثه است؛ یعنی خدای سبحان با جهان هست ولی او جهان نیست؛ با انسان هست اما او انسان نیست؛ با ربط بین انسان و جهان هست؛ لیکن او ربط نیست؛ با هر سه هست ولی هر سه نیست؛ هر سه را اداره می‌کند اما اداره هر سه نیست؛ با تک تک اینها هست لکن تک تک اینها نیست.

این مثلث انسان و جهان و ربط بین آن دو، سه ضلع دارد و خدا هیچ کدام از آن اضلاع نیست. در مقام فیض و فعل، با همه هست و هیچ یک از آنها نیست. وقتی می‌توان توانایی صادق را اعمال کرد که این مثلث در ظل آن رابع ثلاثه تبیین شود و این فکر کفرآلود به سر راه نیابد که بشود رابع اربعه یا ثالث ثلاثه: لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالثُ ثلثة. (2)

اگر کسی بخواهد این مثلث را علماً خوب بشناسد و عملاً برابر او ره‌بیماید، نیروی دیگری می‌طلبد. تمام نیروها از خداست: وما یگم من نعمته فمّن الله (3)؛ لکن این نیرو که در جریان قرب فرائض و قرب نوافل تأمین می‌شود، حساب دیگری دارد. اگر چنانچه قرب فرائض و قرب نوافل ربوبی مقدور کسی نشد، مشابه این قرب فرائض و نوافل را نسبت به ولی‌عصر (عج) و انسان کامل می‌توان داشت.

توضیح: درباره قرب فرائض و قرب نوافل گفته شده که انسان سالک صالح واصل، وقتی بر اثر فرائض و نوافل به ذات اقدس الهی نزدیک و مظهر

اسمای حسنی فعل الهی (نه ذات) می‌شود، خدای تعالی می‌فرماید: «... کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها إن دعانی أجبته و إن سألتنی أعطیته...«؛ اما این نصیب همه سالکان صالح نمی‌شود؛ بعضی از انسانهای سالک صالح بر اثر قرب فرائض و قرب نوافل به آن انسان کامل (یعنی آن حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)) نزدیک و جزو شیعیان خاص آنان و مورد عنایت آن ذوات مقدس می‌شوند و به مقامی می‌رسند که آن انوار قدسی، نه در مرحله نبوت و امامت و رسالت و عصمت، بلکه پایین‌تر از آن، که منطقه الفراغ است، درباره آنها مفاد همان حدیث قرب نوافل و فرائض را می‌فرماید؛ مثلاً اگر وجود مبارک ولی عصر (عج) بفرماید «من زبان اویم که با آن حرف می‌زند؛ چشم و گوش اویم که با آن می‌بیند و می‌شنود...«، در چنین حالتی انسان می‌تواند بگوید که نایب امام زمان (عج) است. البته این غیر از نیابت امام در مسائل شرعی، وجوهات شرعی و مانند آن است که حکم خاص خود را دارد و در حوزه فقه است.

کسی که مدعی حقیقت است و داعیه اصالت دارد، همانند ابلیس که دعوای انا خیر منهُ (5) داشت، باید طرد و رجم شود؛ ولی مؤمن و شیعه و عبد خالص می‌تواند به جایی برسد که ولی عصر (عج) در منطقه الفراغ، ولایت او را به عهده گیرد؛ آن‌گاه تواناییهای چنین انسانی معلوم خواهد شد، چون ولی آنها کسی است که در اوج تواناییهاست؛ مثلاً از وجود مبارک حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است «و الله ما قلعت باب خبیر... بقوة جسدیه و لا حركة غذائیة، لکنی أُبَدت بقوة ملکوتیه و نفس بنور ربها مضیئة.« (6) می‌تواند از سنخ کندن در قلعه با اراده باشد؛ نه با دست، بلکه صرف اراده آن حضرت کافی بود که در کنده شود. کسی که تحت ولایت چنین امامی باشد، می‌تواند آن مثلث میمون را بشناسد و براساس آن توانمندان عمل کند.

درباره قرب فرائض و قرب نوافل ربوبی باید مراقب خطر حلول و اتحاد و مانند آن بود که براهین عقلی و شهودی بر استحاله آنها آورده شده است. در قرب فرائض و قرب نوافل نبوی و ولوی، نه تنها حلول و اتحاد نیست، تناسخ هم نیست. انسان باید بداند که تناسخ، مستحیل است و تجلی، حق. پیغمبر، پیغمبر است و عبد سالک، عبد سالک. به هیچ صورتی نسخ و مسخ نمی‌شود، تا شخص دیگری تناسخ یافته آن انسان کامل معصوم (علیه السلام) باشد.

1.سوره مجادله، آیه 7.

2.سوره مائده، آیه 73.

3.سوره نحل، آیه 53.
4.الکافی، ج2، ص352.
5.سوره اعراف، آیه 12.
6.الامالی [صدوق]، ص415.
تفسیر انسان به انسان، ص208-211